



کاشانی در زخم زاروان
بود همان که خواست از او
قوانی از دست ما بدیدیش
وردمان بگویم از حدیش
که در مع ذریه با ای قران
که در ما و کلکهای روان
خدا جلوا که آن سورهش نام
بسی از دست بر می از بادام
سومای طیف بر لب زبر
از بی انکوردار پیمانان
که در از ناز قش کستان بود
خود همه خانه ناریستار بود
چون با نزاره آن خورشید کرد
بسی از دست بر می از بادام
که در ما و کلکهای روان
خدا جلوا که آن سورهش نام
بسی از دست بر می از بادام
سومای طیف بر لب زبر
از بی انکوردار پیمانان
که در از ناز قش کستان بود
خود همه خانه ناریستار بود
چون با نزاره آن خورشید کرد

شده سوی کسب سید طراز
سخ نوبت زمان تسلیمش
سه ز شادی نکره سیدان
چشم ماه و ستاره روشن کرد
شب نشین سیده دم زاده
آرد آواز از غموشش پیش



روز آدینه کین مقربش پید
زهره را بر سجده پیش
تا نزد بر جن طلایه زنگ
چون شد از مهره فلک پرورد
شاه اران جان نواز دل داد
خواست تا از صدای کسب خویش

چون با نزاره آن خورشید کرد
بسی از دست بر می از بادام
که در ما و کلکهای روان
خدا جلوا که آن سورهش نام
بسی از دست بر می از بادام
سومای طیف بر لب زبر
از بی انکوردار پیمانان
که در از ناز قش کستان بود
خود همه خانه ناریستار بود
چون با نزاره آن خورشید کرد
بسی از دست بر می از بادام
که در ما و کلکهای روان
خدا جلوا که آن سورهش نام
بسی از دست بر می از بادام
سومای طیف بر لب زبر
از بی انکوردار پیمانان
که در از ناز قش کستان بود
خود همه خانه ناریستار بود
چون با نزاره آن خورشید کرد

و انجان تاج و تخت را شاید
گویم انجان را با هم آید راست
بهر زن همو کرک او بره بود

خواند بر تاج و بر سر بر بلند
زبان دعاها که دولت او آید

حکایتی که در حین شاه اولی مرتضی

ای بس آفرین که آن لبند
گفت چون شد زنده طبع طاعت
مادر گفت و او زنی سره بود

بگشاد از عقین چشمش
خانها را بر آوردید پیش
گفت شیرین سخن جوانی بود
ز نظری سکرستانی بود
بسی که شاه وانش آموزی
ببینی وقت مجلس از روی
اگر از غم و آرزو آهیت نیز
باریایش بهتر از همه چیز
داشت باغی شکل باغ ارم
باغها کرده باغ اوسم
خاکش از بوی باغ و عقیقت
بسی با بی هویدهایش
بهر کل بودی سیاه بخار
از بی خشم زخم زستان بود
خار بهر جا در دوشش
از باجای بر شمشیر باه
چشم بر زانو بود روی باه
در تنای انجان باغ
بیدل تر از کدی داغی